

بازفروش مبیع در کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا (۱۹۸۰) و بررسی امکان آن در حقوق ایران

حسن محسنی*

استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

پذیرش: ۹۰/۳/۴

دریافت: ۸۹/۹/۴

چکیده

بخش ششم از مبحث پنجم کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا که به آثار بیع می‌پردازد زیر عنوان حفظ و نگهداری کالا حاوی ماده‌ای است که به بازفروش مبیع در صورت تخلف بایع یا مشتری نظر دارد. در حقوق ایران به صراحت نمی‌توان موادی یافت که متضمن اختیاری مشابه ماده ۸۸ کنوانسیون مبنی بر بازفروش مبیع باشد. با وجود این، بررسی حقوق ایران در رابطه با امکان بازفروش مبیع از لحاظ علمی درخور توجه است. از این رو، دو نهاد خیار تأخیر ثمن و تقاص در حقوق مدنی و فقه در کنار اختیار متصدی حمل و نقل کالا در فروش مال‌التجاره قابل بررسی و مقایسه با بازفروش مبیع در کنوانسیون بیع بین‌المللی است که در این مقاله مورد توجه قرار گرفته است. به عقیده نگارنده، امکان بازفروش مبیع در حقوق کنوانسیون ریشه در تلاش نگهدارنده کالا برای تعیین تکلیف کالایی که در تصرف دارد یا جلوگیری از بروز هزینه‌های بیش‌تر است. جلوه‌هایی از این هدف و منشأ را می‌توان در مقررات حقوق موضوعه و فقه یافت.

کلید واژه‌ها: بازفروش کالا، نگهدارنده کالا، تأخیر و مخارج نامتعارف، خیار تأخیر ثمن، متصدی حمل و نقل، فروش مال‌التجاره، تقاص

Email: hmohseny@ut.ac.ir

* نویسنده مسئول مقاله:

تقدیم به استاد گرامی‌ام جناب آقای دکتر سید حسین صفایی

۱. مقدمه

مطابق ماده ۳۰ کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا پس از وقوع بیع، «بایع مکلف است با توجه به شرایطی که در قرارداد و این کنوانسیون پیش بینی شده کالا را تسلیم کند، هرگونه مدرک مربوط به کالا را تحویل و مالکیت کالا را انتقال دهد». از سوی دیگر، مشتری نیز «مکلف است با توجه به شرایطی که در قرارداد و این کنوانسیون پیش بینی شده، ثمن کالا را تأدیه و کالا را قبض کند» (ماده ۵۳ کنوانسیون). پرسش این است که اگر هریک از بایع و مشتری از انجام تعهدات خود سر باز زند و موجب گردد مبیع در اختیار طرف دیگر باقی بماند، نگهدارنده در چه مواردی و تا چه زمانی مکلف است مبیع را نگهدارد؟ آیا او همواره باید کالا را نگهدارد یا این‌که در مواردی می‌تواند و یا ملزم است کالا را به فروش رسانده، از تعهد نگهداری آن‌ها رهایی یابد؟ روشن است که «تعهد به نگهداری کالا نمی‌تواند به طور نامحدود بر یک طرف به حساب دیگری بار شود. از این رو، کسی که این تعهد بر او بار می‌شود مجاز است به وضعیت بیع خاتمه دهد» [۱، ص ۱۸۹]. این‌که چگونه می‌توان به وضعیت بیع خاتمه داد در بادی امر موضوع این نوشته است. اما پرسش دیگری که متعاقباً پیگیری خواهد شد این است که آیا می‌توان در حقوق ایران بازفروش مبیع را توجیه کرد؟ آیا می‌توان پیش از فسخ عقد بیع به یکی از طرفین حق بازفروش مبیع را داد؟ در حقوق ایران به حق بازفروش نگهدارنده کالا اعم از بایع یا مشتری در صورت تخلف طرف دیگر اشاره‌ای نشده است. نگارنده تلاش می‌کند مقررات خیار تأخیر ثمن (ماده ۴۰۲ به بعد قانون مدنی) و اختیار فروش مال‌التجاره توسط متصدی حمل و نقل (ماده ۳۸۴ قانون تجارت) در حقوق موضوعه را به همراه نهاد «تقاص» در فقه که به عقیده دسته‌ای از حقوقدانان قابل مقایسه با بازفروش مبیع در کنوانسیون است [۲، ص ۴۴۰]، با بازفروش مبیع مقایسه کند. به نظر می‌رسد بازفروش مبیع بدان‌سان که در کنوانسیون آمده، در حقوق داخلی بیش‌ترین هماهنگی را با اختیار فروش مال‌التجاره در حقوق تجارت دارد. از این رو، در این نوشته ابتدا به مصایق و شرایط بازفروش مبیع در کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا می‌پردازیم و سپس امکان تطبیق موارد بازفروش مبیع در حقوق ایران را مطالعه می‌کنیم.

۲. بازفروش مبیع در کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا

۲-۱. بازفروش اختیاری مبیع

مطابق بند یک ماده ۸۸ کنوانسیون: «چنانچه طرف دیگر در تصرف کالا یا پس گرفتن آن‌ها یا در پرداخت ثمن یا هزینه‌های حفظ کالا به نحو غیر متعارف تأخیر ورزد، طرفی که طبق مواد ۸۵ و ۸۶ ملزم به حفظ آن‌ها است می‌تواند آن‌ها را به طرق مقتضی بفروشد، مشروط بر این‌که اخطار متعارفی مبنی بر قصد فروش به طرف دیگر ارسال کرده باشد». بدین دلیل که این بند از واژه «می‌تواند» استفاده کرده منطقی‌تاً تنها متضمن اختیار بازفروش مبیع از سوی نگهدارنده است و همان‌طور که گفته‌اند: «از این جهت ضابطه تشخیص تأخیر در آن بند انعطاف‌پذیر است - تأخیر غیر متعارف از سوی طرف دیگر برای انجام عمل مورد نظر است» [۳، ص ۵۸۳]. بنابراین، بایع مطابق ماده ۸۵ و مشتری مطابق ماده ۸۶ در موارد زیر می‌توانند مبیع را بازفروش کنند. در ادامه موارد بازفروش اختیاری (۲-۱-۱) و شرایط بازفروش اختیاری (۲-۱-۲) تبیین می‌کنیم:

۲-۱-۱. موارد بازفروش اختیاری

۲-۱-۱-۲. تأخیر غیرمتعارف در قبض کالا

مشتری مکلف است مبیع را قبض کند (ماده ۵۳ و ۶۰ کنوانسیون). با این حال، در صورت استتکاف، بایع می‌تواند آن را به موجب حق حبسی که دارد نگهداری کند. با وجود این، در مواردی که مشتری در وصول کالا به نحو غیر متعارف تأخیر می‌کند بایع می‌تواند به موقعیت پایدار بیع خاتمه دهد. در رأی نیز به این اختیار بایع، هنگامی که خریدار از قبض کامیون‌هایی که خریده است خودداری می‌کند تصریح شده است [۴، ص ۲].

۲-۱-۱-۲. تأخیر غیرمتعارف در پس گرفتن کالا

خریدار می‌تواند پس از قبض، کالا را رد یا اساساً با قصد رد آن‌ها را قبض کند (بند یک ماده ۸۶) یا این‌که علی‌رغم قصد رد، کالا در قبض وی قرار داده شود (بند دو ماده ۸۶). در این حالت، اگر فروشنده با تأخیر غیر متعارف کالا را پس بگیرد خریدار حق خواهد داشت کالا را بازفروش کند. در رأی چنین آمده است: «هنگامی که خریدار به‌درستی از پذیرش قرارداد



فروش اتصالات داربست فلزی پس از تسلیم، امتناع می‌کند این امر مطابق ماده ۸۶ برای او متضمن تعهد نگهداری کالاها به نفع فروشنده است و آن‌جا که فروشنده نیز از استرداد کالا امتناع می‌ورزد، خریدار حق فروش دارد» [۴، ص ۱]. در رأی دیگر، «خریدار به طور موجه از قرارداد فروش لباس‌ها پس از آن که مکشوف شد کالای تسلیم شده موارد عدم تطابق متعدد دارد امتناع ورزیده و از این رو، خریدار کالا را برای بازگرداندن به فروشنده در تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۹۳ مهیا کرده، ولی فروشنده آن‌ها را پس نگرفته و بدین ترتیب، دادگاه حق فروش کالای خریدار را که بین آوریل ۱۹۹۵ و نوامبر ۱۹۹۶ انجام شده بود تأیید می‌کند» [۴، ص ۱].

۳-۱-۱-۲. تأخیر غیر متعارف در پرداخت ثمن

حق فروشنده دائر بر فروش کالا در مواردی که خریدار در پرداخت ثمن تأخیر می‌کند در کنفرانس وین به کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا اضافه شد [۵، ص ۱۹۴]. دیوان داوری ایران و امریکا نیز یکی از تصمیمات خود را با ماده ۸۸ کنوانسیون بین‌المللی توجیه کرده است: «فروشنده از تسلیم تجهیزات، به دلیل امتناع خریدار از پرداخت ثمن خودداری کرد و دیوان داوری تصریح می‌کند که حق فروشنده به فروش تجهیزات تسلیم نشده به منظور تقلیل خسارات با حقوق شناخته شده قراردادهای بازرگانی بین‌المللی سازگار است. شروط ماده ۸۸ کنوانسیون تماماً محقق شده‌اند: در این‌جا تأخیر غیر متعارفی از سوی خریدار در پرداخت ثمن انجام شده و فروشنده اخطار معقول و متعارفی از قصد فروش خود ارسال کرده است» [۵، ص ۶۰۱].

۴-۱-۱-۲. تأخیر غیر متعارف در پرداخت هزینه‌های حفظ کالا

در فرضی که بایع یا مشتری موظفند حسب مورد مبیع را مطابق ماده ۸۵ یا ۸۶ نگهداری کنند و طرف مقابل، حسب مورد از پرداخت هزینه‌های نگهداری خودداری می‌کند، نگهدارنده می‌تواند کالا را بازفروش کند.

۲-۱-۲. شرایط بازفروش اختیاری

۱-۲-۱-۲. تأخیر غیر متعارف

مقصود از تأخیر نامتعارف آن است که طرف دیگر از انجام عمل متناسب با موقعیت بیع

امتناع کند [۳، ص ۵۸۳]. بدین ترتیب، در مواردی که بایع یا مشتری در حال اجرای حقوق خود مطابق قرارداد یا مقررات کنوانسیون هستند، اصل متعارف بودن ایجاب می‌کند که متعهد بنا بر اوضاع و احوال به صورت متعارف و معقول عمل کند. درباره شناسایی امور متعارف و معقول در این کنوانسیون، معیار مشخص و تعریفی دیده نمی‌شود و به نظر می‌رسد در هر مورد باید با توجه به نوع و ماهیت تعهدات و حقوق مورد نظر تشخیص داده شود.

۲-۲-۱-۲. اخطار قصد بازفروش

مطابق بند ۳ ماده ۸۸ چنین اخطاری باید با توجه به اوضاع و احوال حاکم و به روشی که یک فرد متعارف آن را انجام می‌دهد صورت پذیرد. معیار آن است که طرف مقابل از فروش مبيع مطلع گردد و احیاناً بتواند مستقیماً یا با ارسال نماینده خود در موقع فروش حاضر باشد. بدین ترتیب، ممکن است اخطار به صورت شفاهی داده شود [۶، ص ۱۹۴]. به عبارت بهتر، متعارف بودن اخطار ناظر به محتوا و زمان اخطار است [۷، ص ۳۶۱]. مثلاً در حقوق آمریکا بیع به دو صورت خصوصی و عمومی انجام می‌شود. مقصود از فروش خصوصی آن است که فروش پس از مذاکرات مستقیم یا با وساطت دلال انجام گردد و بیع وقتی عمومی است که از طریق حراج انجام شود. اخطار باید گویای این نوع از بیع و زمان آن باشد [۸، ص ۴۴۹]. در رأیی که دیوان داوری ایران و آمریکا صادر کرده گفته شده: «بدین نحو که بخشی از تجهیزاتی که فروشنده خواسته است اوراق کند قابل بازفروش نبوده‌اند و اگرچه او خریدار را از قصد اوراق کردن برخی تجهیزات مطلع نساخته است، ولی خریدار نیز هیچ‌گاه به اخطارهای فروش او پاسخ نداده و روشن است که خریدار چندان مایل به قبض کالا نبوده و در نتیجه متضرر نیز نبوده است» [۴، ص ۳].

۲-۲-۱-۳. فروش به طریق مقتضی

مقصود از فروش به طریق مقتضی آن است که فروشنده این عمل را به شیوه‌ای انجام دهد که در قانون ملی قابل اعمال در مکان فروش به رسمیت شناخته شده است و طرفی که کالا را می‌فروشد آن روش را نه تنها در رابطه با ماهیت کالا سهل و بسنده بداند، بلکه آن نحوه فروش را به نفع حقوق طرفین قرارداد محسوب کند [۹، ص ۲۹۵]. از این رو، اگر در محل

بازفروش روش خاصی همچون حراج پیش‌بینی شده باشد باید مطابق آن عمل شود.

۲-۲. بازفروش الزامی مبیع

مطابق بند دوم ماده ۸۸ کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا «هرگاه کالا در معرض فساد سریع یا نگهداری آن مستلزم هزینه غیر متعارف باشد، طرفی که مطابق ماده ۸۵ یا ۸۶ ملزم به نگهداری آن‌ها است مکلف است برای فروش آن، اقدامات متعارفی معمول دارد. او تا جایی که امکان دارد مکلف است احتیاطی مبنی بر قصد فروش برای طرف دیگر ارسال کند». در این بند از عبارت «مکلف است» استفاده شده تا گویای الزام نگهدارنده به بازفروش باشد؛ «چراکه در غیر این صورت، خسارت بیش‌تری وارد خواهد گردید و... در صورتی که وی به این تکلیف خود عمل نکند ضامن بوده، مسئول جبران خسارات صاحب مال خواهد بود» [۲، ص ۴۳۲]. از این رو، به ترتیب ابتدا به موارد بازفروش (۲-۲-۱) و شرایط آن (۲-۲-۲) می‌پردازیم.

۲-۲-۱. موارد بازفروش الزامی

۲-۲-۱-۱. بازفروش مبیع سریع الفساد

در مواردی ممکن است کالا در حال فساد سریع باشد که با توجه به نوع و زمان حمل و نقل و نگهداری کالای فروخته شده متغیر خواهد بود. فساد در این‌جا ناظر به فساد فیزیکی است و کاهش قیمت کالا را در بر نمی‌گیرد [۶، ص ۱۹۵]. در این باره آرای نیز صادر شده که نشان می‌دهد تمسک به بند دوم ماده ۸۸ تنها در مواردی ممکن است که در واقع کالا در معرض فساد سریع باشد [۴، ص ۴] و از رأی دیگر این نکته قابل برداشت است که وقتی امکان احتراز از بروز فساد وجود دارد، هرچند کالا نوعاً سریع‌الفساد باشد، نمی‌توان به بند ۲ ماده ۸۸ استناد کرد. از سوی دیگر، دادگاه کاهش قیمت گوشت آهو پس از کریسمس را به معنای فساد ندانسته است [۴، ص ۴].

۲-۲-۱-۲. نگهداری کالا با مخارج نامتعارف

نگهداری کالا در شرایطی ممکن است موجب بروز هزینه‌های هنگفتی شود، به نحوی که ادامه

نگهداری اقتصادی و صحیح به نظر نیاید. در این صورت، مطابق ماده ۸۵ و ۸۶ نگهدارنده مکلف است کالا را به نحو متناسبی با فروش کند. این که هزینه‌ها باید به نحو غیر متعارفی افزایش یابد با توجه به اوضاع و احوال هر کالا، به‌ویژه نوع و جنس آن و نیز زمان و مکان حمل و نقل آن متفاوت خواهد بود. در مواردی که فروشنده مکلف است کالا را با فروش کند توجه به این نکته مهم است که بند ۲ ماده ۸۸ استثنایی است بر حکم مقرر در ماده ۶۲ کنوانسیون [۳، ص ۵۸۴]. توضیح آن که ماده ۶۲ کنوانسیون چنین مقرر داشته است: «بایع می‌تواند تأدیه ثمن، قبض مبیع یا ایفای سایر تعهدات مشتری را از وی بخواهد، مگر این که به یکی از طرق جبران خسارتی که با این درخواست وی منافات داشته باشد متوسل شود».

۲-۲-۲. شریط بافروش الزامی مبیع

۲-۲-۲-۱. انجام اقدامات متعارف برای بافروش

انجام اقدامات متعارف برای بافروش از جمله مستلزم آن است که نگهدارنده تا قبل از بافروش کالا، آن‌ها را در مکانی مناسب نگهداری و تلاش کند با بازاریابی شایسته آن را به خریداران عرضه کند. او به طور کلی مکلف است بافروش مبیع را در زمان و مکان مناسبی انجام دهد، به نحوی که کمترین زیان را به کالا و طرف دیگر وارد کند؛ چه در غیر این صورت، ملزم به جبران ضرر واردشده است و علاوه بر آن ممکن است حتی نتواند هزینه‌های خود را از طرف دیگر بگیرد. بر این اساس، در رأی که کمیسیون بین‌المللی داوری اقتصادی و بازرگانی چین صادر کرده، مدت طولانی ذخیره‌سازی کالا - تقریباً ۳ سال - به صورت انبوه، اقدام متعارفی شناخته نشده است [۴، ص ۳].

۲-۲-۲-۲. ارسال اخطاریه

برخلاف بند ۱ ماده ۸۸، در بند یک این ماده ارسال اخطاریه، اختیاری است. علت تفاوت این دو بند روشن است؛ چه در مواردی که نگهدارنده به دلیل فساد مبیع یا افزایش نامتعارف هزینه‌های نگهداری آن ملزم است کالا را بافروش کند، فوریت و احتراز از هزینه و خسارت بیش‌تر ایجاب می‌کند این کار در اسرع وقت صورت پذیرد و هر گونه مانعی که فرایند بافروش را با تأخیر مواجه سازد به کنار گذارده شود [۹، ص ۴۵۱]. با وجود این، تفاوت



دیگری میان این دو بند دیده می‌شود و آن، عدم ذکر ضرورت ارسال اخطار متعارف در بند دوم است و به نظر می‌رسد در مواردی که کالا در حال فساد سریع است این تفاوت موجه است؛ چه در این موارد حتی اگر عملاً ارسال اخطار به دلیل فوریت بافروش منتفی نشود و فرستادن آن ممکن باشد، لازم نیست اخطاریه در مهلتی معقول و متعارف به طرف دیگر برسد.

۳. بررسی امکان بافروش میبوع در حقوق ایران

در این بخش یک بار به مقایسه خیار تأخیر ثمن با بافروش میبوع می‌پردازیم (۳-۱) و بار دیگر به بافروش میبوع و تقاص (۳-۲) و سرانجام به بافروش و حق حبس دارنده کالا خواهیم پرداخت (۳-۳).

۳-۱. خیار تأخیر ثمن و بافروش میبوع

قانون مدنی در صورت تأخیر در پرداخت قیمت میبوع، خیار تأخیر ثمن را پیش بینی کرده است (ماده ۴۰۲ قانون مدنی). این خیار که مختص بایع است (ماده ۴۰۶ قانون مدنی) با رعایت شرایطی قابل اعمال است: میبوع عین خارجی یا در حکم آن باشد، تأدیه ثمن و تسلیم میبوع مؤجل نباشد، ثمن یا میبوع تسلیم نشده باشد و سه روز از تاریخ بیع گذشته، مگر آن که میبوع از کالاهای سریع‌الفساد باشد که در این صورت، ابتدای خیار از زمانی است که میبوع مشرف به فساد یا کسر قیمت می‌گردد (ماده ۴۰۹ قانون مدنی). ممکن است خیار تأخیر ثمن به دو صورت برای بررسی امکان پذیرش بافروش میبوع در حقوق ما قابل تمسک باشد که مطالب مربوط در دو بند ارائه می‌گردد: بررسی روایات مستند پذیرش این خیار در فقه و مبنای خیار تأخیر ثمن.

۳-۱-۱. بررسی روایات مستند پذیرش این خیار در فقه

علی رغم نص صریح قانون مدنی دائر بر قابل فسخ بودن بیع به استناد خیار ثمن، با توجه به این‌که در فقه مستنداً به برخی روایات، فرض بطلان بیع در صورت تأخیر ثمن نیز مطرح شده ممکن است بتوان با بررسی این روایات، بافروش میبوع را توجیه کرد. این خیار از جمله مستند به روایات زیر است:

الف) روایت علی بن یقطين: «علی بن یقطين قال سألت عن ابوالحسن (ع) عن الرجل يبيع البیع و لا یقبضه صاحبه و لا یقبض الثمن. قال الاجل بینهما ثلاثه ایام فان قبض بیعه والا فلا بیع بینهما» [۱۰، ص ۳۵۷].

ب) روایت اسحاق بن عمار: «اسحاق بن عمار عن العبد الصالح قال من اشتري بیعاً فمضت ثلاثه ایام و لم یجیء فلا بیع له» [۱۰، ص ۳۵۷].

ج) روایت ابن حجاج: «ابن حجاج قال اشتريت محملاً و اعطيت بعض الثمن و تركته عند صاحبه ثم احتسبت ایاماً ثم جئت الی بايع المحمل لاخذہ. فقال قد بعته فضحكت ثم قلت لا و الله لا ادعک او اقاضیک. فقال اترضی بابی بکر بن عیاش؟ قلت نعم فاتباه فقصصنا علیه قصتنا فقال ابوبکر من تحب ان اقضی بینکما بقول صاحبک او غیره؟ قلت بقول صاحبی. قال سمعته یقول من اشتري شیئاً فجاء بالثمن ما بینه و بین ثلاثه ایام والا فلا بیع له» [۱۰، ص ۳۵۷].

د) صحیحہ زراره از امام محمد باقر (ع): «صحیحہ زراره عن ابی جعفر (ع) علیه السلام قلت له الرجل یشتري من الرجل المتاع یدعه عنده فیقول اتیک بثمانه. قال جاء ما بینه و بین ثلاثه ایام والا فلا بیع له» [۱۰، ص ۳۵۷].

روایات چهارگانه فوق با بیان عبارت «فلا بیع له» به بطلان بیع در صورت عدم تأدیه ثمن دلالت دارند و این امر موافق نظری خواهد بود که بازفروش را با فرض بطلان بیع در صورت عدم پرداخت ثمن توجیه شدنی می‌داند. شیخ انصاری نیز بطلان را از ظاهر روایات استنباط کرده‌اند [۱۱، ص ۲۴۴ و ۲۴۵]. ایشان می‌نویسند که برخی از فقیهان مانند شهید در دروس تنها ظاهر عبارت «لا بیع له» را آورده‌اند [۱۱، ص ۲۴۵] و محقق اردبیلی در مجمع الفوائد و البرهان در قول بطلان توقف کرده [۱۲، ص ۴۰۵ و ۴۰۶] و محقق سبزواری صاحب کفایه نیز قول بطلان را تقویت کرده [۱۳، ص ۹۲] و بحرانی در حقائق به بطلان جزم کرده [۱۴، ص ۴۷ و ۴۸] و به فتوای علامه در مختلف طعنه زده که چرا وی در اینجا به ظهور روایات در قول غیر مشهور اعتراف کرده است، ولی در تذکره برخلاف نظر اخیر خود در مختلف رأی داده و نظر مشهور، یعنی صحت بیع و تحقق خیار را برگزیده است: «بنا بر اجماع علما ما اگر کسی چیزی بفروشد و آن را تسلیم مشتری نکند و برای تسلیم آن شرط مدت حتی یک ساعت هم نکنند، بیع تا سه روز لازم است. پس اگر مشتری ثمن را در این مدت بیاورد او به عین میبعت محقق است و اگر این سه روز بگذرد و ثمن را ندهد بایع مختار است که یا عقد را فسخ کند

و یا آن که صبر کرده، ثمن را مطالبه کند؛ چه صبر همیشگی مضر به حال بائع است و معصوم (ع) گفته است لا ضرر و لا ضرار. پس دادن مهلتی به او که وی را متمکن از رهایی از ضرر می‌کند واجب است. بدین ترتیب برای او همانند خیار حیوان سه روز مقرر کرده اند» [۱۵، ص ۵۲۳]. شیخ می‌فرماید: «ظهور اخبار در بطلان بیع بجا و درست است، مگر آن‌که بگوییم فقها از «لا بیع له» فقط نفی لزوم بیع از طرف مشتری را فهمیده‌اند و نه عدم لزوم از سوی بائع. با این حال ایشان تأیید می‌کنند که روایت ابن یقظین با عبارت «لا بیع بینهما» خواسته است از هر دو طرف لزوم را نفی کند که این نفی بدین معنا مساوی بطلان است» [۱۱، ص ۲۴۵] و سرانجام در جهت توجیه قول مشهور به ایجاد حق فسخ بیان می‌کنند: «به هر صورت - یعنی چه معتقد به عدم لزوم بیع باشیم و چه بطلان آن را قبول کنیم - این نکته کم‌تر از آن نیست که شک در بقا و عدم بقای اثر عقد می‌شود که در این صورت، آثار عقد را که همانا باقی ماندن ملکیت است، استصحاب می‌کنیم» [۱۱، ص ۲۴۵]. اگرچه شیخ در پایان این بررسی ناگزیر مطابق نظر مشهور این خیار را تحلیل می‌کند، ولی شک ایشان و سایر فقها نسبت به احتمال بطلان بیع در صورت عدم پرداخت ثمن، شک و احتمالی موجه است که به‌درستی از روایات برمی‌آید. با وجود این، امکان بازفروش مبیع با خیار تأخیر ثمن بدان نحو که در قانون مدنی آمده و در فقه مطرح شده اصولاً توجیه شدنی نیست؛ چرا که امکان بازفروش نیازی به اعمال حق فسخ و در نتیجه انحلال بیع ندارد و بازفروش که اثر نگهداری کالا است نه فقط برای بائع، بلکه برای مشتری هم مجاز است؛ در حالی که خیار تأخیر ثمن به بائع تعلق دارد. از این رو، اگر این خیار را مبنای استدلال پذیرش بازفروش در حقوق ایران قرار دهیم دلیل اخص از مدعا می‌گردد. با وجود این، به نظر نگارنده مبنای این خیار گستره وسیع‌تری را فراهم می‌کند.

۳-۱-۲. مبنای خیار تأخیر ثمن

راه‌حل دیگری که می‌توان برای پذیرش بازفروش مبیع در حقوق ما ارائه کرد توجه به مبنای خیار تأخیر است. خیار تأخیر مبتنی بر اصل «لا ضرر و لا ضرار» است؛ چه اگر بائع بخواهد برای همیشه منتظر مشتری بماند همواره با ضرر مواجه است و این ضرر حتی از ضرر مبنای خیار غبن نیز قوی‌تر و شدیدتر است؛ چرا که در این حالت، بائع از یک سو به دلیل

عدم قبض مبیع ضامن آن است و از سوی دیگر ملزم است مبیع را برای مشتری نگهدارد، بدون این‌که بتواند در آن تصرفی کند. توجه به اصل لاضرر موجب می‌شود مستمسک ما برای قبول بازفروش کلی‌تر و متقن‌تر گردد؛ چه همان‌طور که گفته شد روایات خیار تأخیر تنها مؤید امکان پذیرش این راهکار در صورت عدم پرداخت ثمن از سوی مشتری است، در حالی که اصل لاضرر به ما اجازه می‌دهد حتی در فروض دیگر امکان‌پذیر بودن بازفروش مبیع، مانند عدم قبول مبیع، رد مبیع و استرداد قبول، قائل به تجویز بازفروش در حقوق ایران باشیم. در این باره باید گفت: لاضرر برخلاف استدلال براساس روایات، موجب بطلان بیع نمی‌گردد، بلکه برای نگهدارنده نمایندگی‌ای ایجاد می‌کند که بتواند به منظور جلوگیری از بروز هزینه‌های بیشتر، کالا را بفروشد و پس از احتساب هزینه‌های آن، مابقی را به مالک مسترد دارد.

۲-۳. تقاص در فقه و بازفروش مبیع

پرسش آن است که آیا می‌توان با توجه به تقاص، بازفروش مبیع را توجیه کرد؟ اگرچه تقاص برخلاف خیار تأخیر ثمن، فرع بر صحت بیع و مالکیت مشتری است، اما عده‌ای از حقوقدانان معتقدند: «اگر قائل به وجود حق بازفروش برای فروشنده پیش از فسخ معامله گردیم، در واقع به تصرف در مال غیر حکم داده‌ایم، مگر این‌که این عمل را از باب تقاص که در فقه پذیرفته شده است مجاز بدانیم» [۲، ص ۴۴۰]. برای پاسخ گفتن به این‌که آیا تقاص می‌تواند مستندی برای پذیرش بازفروش باشد لازم است شرایط و نحوه اعمال آن را تبیین کنیم. از این رو، ابتدا به تقاص در فقه می‌پردازیم و سپس به مقایسه دو نهاد تقاص و بازفروش خواهیم پرداخت.

۱-۲-۳. تقاص در فقه

تقاص در اصطلاح به عمل شخصی گفته می‌شود که در ذمه دیگری مالی داشته باشد و مدیون دین خود را انکار کند یا از پرداخت آن امتناع ورزد و او مستقلاً در صورت دسترسی به مال مدیون، از آن مال حق خود را بگیرد و اگر مال مدیون از جنس حق طلبکار نباشد، پس از فروش آن، حق خود را بردارد. فاعل این کار «مقاص» نامیده می‌شود [۱۶، ص ۳۱۷].

میرزای گیلانی در جامع‌الاشتات می‌گوید: «تقاص متحقق نمی‌شود الا به اخذ مال و تصرف در آن یا به قیمت کردن و برداشتن آن در عوض حق خود یا برون کردن از برای آن که بفروشد و مساوی حق خود را بردارد و زیادتی اگر باشد به صاحب برساند. تقاص منشأ ملک لازم می‌شود، نه متزلزل؛ به جهت آن‌که چنانچه هرگاه مالک ملک خود را بفروشد یا در عوض طلب بدهد ملک مشتری و صاحب طلب در آن لازم و مستقر می‌شود. همچنین تصرف به تقاص چون به اذن شارع است و نایب مالک است در بیع کردن و در عوض طلب دادن، پس مقاص به نیابت ثابت از جانب شارع از جانب مالک به غیر می‌فروشد یا به خود منتقل می‌کند در عوض طلب» [۱۷، ص ۲۶۸]. بدین ترتیب، تقاص در فقه مجاز اعلام شده و موجب ملکیت ثابت می‌گردد، به نحوی که گویی خود مدیون دینش را ادا کرده است. در این باره گفته‌اند که مجاز نبودن تقاص در صورت عدم جحود و ماطله طرف و نیز آمادگی پرداخت عندالمطالبه او اشکالی ندارد، همان‌طور که در امکان انجام تقاص در فرضی که برای تقاص‌کننده حقی نسبت به دیگری، اعم از دین و عین یا منفعت وجود دارد و او در برابر مقاص مجاهده و ماطله می‌کند اشکالی دیده نمی‌شود. همچنین اگر رسیدن به مال جز از طریق فروش آن وجود ندارد، فروش آن ممکن است که در این صورت به میزان ارزش مال خود برداشته، باقی را رد می‌کند. نظر اقوا امکان انجام تقاص از مالی است که به ودیعه نزد تقاص‌کننده بوده است [۱۸، ص ۵۶۶-۵۷۱]. عده‌ای از فقها تقاص را در موارد زیر مجاز ندانسته‌اند: «(۱) اگر طرف منکر حق او نباشد و در پرداخت آن اهمال نورزد و به هنگام مطالبه حاضر به پرداخت باشد، هرچند طلبکار از مطالبه شرم داشته باشد؛ (۲) اگر انکار طرف از این جهت باشد که خود را محق می‌داند و یا در حقانیت مدعی تردید داشته باشد؛ (۳) اگر بدهکار نزد حاکم شرع با تقاضای طلبکار قسم یاد کرده باشد که مدیون نیست» [۱۹، ص ۵۱۹]. در حقوق نیز دکتر جعفری لنگرودی نیز معتقدند آنچه را قانون مدنی در موارد تهاتر آورده است (بجز تهاتر قراردادی و قضایی) زیر عنوان تقاص است و گاه لغت تهاتر را به جای تقاص به کار می‌برد [۲۰، ص ۱۳۷۹]. با این حال، مسأله رجوع و استیذان از حاکم امری اختلافی است؛ کما این‌که حضرت امام (ره) می‌فرماید: «ظاهر این است که در تقاص نیازی به اذن حاکم نیست و اگر حق دینی باشد و یا این‌که مدیون در پرداخت دین مجاهده یا ماطله کند، حتی اگر امکان اخذ دین با مراجعه به حاکم وجود داشته باشد، تقاص کردن مجاز است» [۱۸، ص ۵۷۰ و

۵۶۸]: اما طباطبایی یزدی استیذان از حاکم شرع را احوط دانسته است [۲۱، ص ۱۶۷] و آیت الله اراکی نیز فرموده‌اند: «مقاصه در صورتی است که با مراجعه به حاکم وصول حق نشود» [۲۲، ص ۵۶۴].

۲-۲-۳. مقایسه تقاص با بازفروش مبیع

تقاص به طلبکار اجازه می‌دهد که هر جا مالی از مدیونش یافت در ازای طلب خود بر آن دست نهد. این کار ملکیت لازم برای تقاص‌کننده ایجاد می‌کند و گویی او نماینده بدهکار در پرداخت دین بوده است. اگرچه مواد ۲۹۴ تا ۲۹۹ قانون مدنی با تأسی از فقه به تهاجر پرداخته است، با این حال، قانونگذار ما در زمان تدوین قانون مدنی به تقاص توجه نکرده که به نظر نگارنده، این امر ریشه در اندیشه جلوگیری از سوءاستفاده احتمالی از آن دارد؛ چه همان‌طور که گفته‌اند از این نهاد در طول تاریخ سوءاستفاده‌های زیادی شده؛ چرا که همواره دیده می‌شد شخص متنفذ و پرقدرتی پس از تبانی با مدیون، بر مال او به بهانه تقاص دست می‌نهاد و طلبکاران او را از رسیدن به اموال وی محروم می‌کرد [۲۰، ص ۱۳۷۹]. همچنین گفته شد که بازفروش مبیع در کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا به دو گونه اختیاری و الزامی پیش بینی شده است. این کار در پی پیدایش دین و هزینه، حتی بدون مراجعه و استیذان از حاکم انجام می‌شود. در تقاص نیز بستانکار در صورت انکار دین از سوی مدیون یا امتناع از پرداخت، می‌تواند مال او را اخذ یا تصرف کند یا این‌که آن را بفروشد و باقیمانده را به صاحب مال بازگرداند. این کار با اذن شارع انجام می‌شود و مقاص نایب مالک در بیع کردن و ستاندن عوض طلب است. به نظر می‌رسد مبنای تقاص و بازفروش به هم نزدیک باشد: رهایی از بلا تکلیفی، رسیدن به طلب و جلوگیری از بروز هزینه‌های بیشتر. اگر شرایط لازم برای انجام تقاص بدان نحو که گفته شد محقق شود با توجه به این فتوا از حضرت امام (ره) که می‌فرمایند: «فرقی بین اقسام حقوق مالی از حیث جواز تقاص وجود ندارد، خواه این حق ناشی از غصب باشد و خواه ناشی از قرض و یا سایر ضمانات»، ممکن است بتوان بازفروش مبیع را با لحاظ شرایط مذکور در کنوانسیون توجیه کرد و بدان نحو که برخی از حقوقدانان گفته‌اند عموماً قوانین را شامل آن دانست [۲۰، ص ۱۳۷۹]؛ چرا که به نظر می‌رسد شرط انکار یا امتناع من غیر حق دین مساوی است با تأخیر غیر متعارف در تصرف کالا یا پس

گرفتن آن یا پرداخت ثمن یا هزینه‌های نگهداری کالا که با ارسال اخطاریه متعارف احراز می‌شود و این‌که ارسال این اخطاریه در مواردی که بازفروش اجباری است حتی‌الامکان لازم است نیز به نظر نگارنده منافاتی با پذیرش بازفروش بر مبنای تقاص ندارد؛ زیرا گویی در این فرض، مدیونی که کالای در معرض فساد را بر نگهدارنده تحمیل می‌کند خود به خود مجاحده و مداخله‌اش را هویدا می‌سازد و نیازی به ارسال اخطاریه به او نیست. از سوی دیگر، در بازفروش نیز همانند تقاص، بازفروشنده به نمایندگی از طرف مقابل عمل می‌کند (بند ۲ ماده ۸۶ کنوانسیون) و مکلف است باقیمانده مال یا ارزش آن را به طرف دیگر بدهد. وانگهی شروط دیگر تقاص، مانند این‌که مالی که از آن تقاص می‌شود مشاع یا مرهون نباشد با لحاظ حقوق ثالث و این‌که مدیون نزد حاکم برای برائت خود سوگند نخورده باشد، با توجه به سقوط دعوا از شروط عمومی است و به نظر مانع پذیرش تقاص نخواهد بود. در تقاص نیز مانند بازفروش، انجام آن موجب نفی حق طرح دعوا و اعتراض کسی که از مال او تقاص شده نمی‌شود. بدین ترتیب، همان‌طور که گفته‌اند: «اگر بعد از انجام تقاص، خطا بودن آن در دعوایی احراز شود بر تقاص‌کننده واجب است آنچه را اخذ کرده یا در صورت تلف، عوض آن را مثلاً یا قیمتاً به همراه هر ضرری که به او زده است به وی رد کند. در این تکلیف، فرقی بین خطای حکمی و موضوعی نیست. همچنین اگر معلوم شود آنچه اخذ کرده، ملک شخص دیگری است باید آن مال یا عوضش را در صورت تلف، رد کند» [۱۸، ص ۵۷۰]. با وجود این، ایرادی که به این نهاد فقهی وارد است و امکان پذیرش آن را دشوار می‌کند همان استیذان از حاکم است که شدیداً اختلافی است و ممکن است گفته شود عدم توجه مقنن در زمان وضع قانون مدنی، خود پرده از این واقعیت برمی‌دارد که نظم اجتماعی ایجاب می‌کند گرایش به پذیرش این نهاد در حقوق نوین کم‌رنگ شود تا موجب گشایش باب سوء استفاده نگردد و امکان سوء استفاده از این نهاد در نظامی حقوقی که دادگستری در آن مرجع رسمی دادخواهی محسوب می‌شود فراهم شود و سرانجام این‌که مجرای تقاص، اعم از اثر نگهداری کالا در حقوق کنوانسیون است.

۳-۳. بازفروش مبیع و حق فروش نگهدارنده کالا

۳-۳-۱. حق فروش نگهدارنده کالا در حقوق تجارت

در حقوق تجارت مقرراتی دیده می‌شود که حسب مورد، نگهدارنده یک کالا می‌تواند یا به

منظور تعیین تکلیف موقعیت خود یا برای دفع ضرر بیش‌تر اقدام به فروش آن کند. ماده ۳۸۴ قانون تجارت (مصوب ۱۳۱۱) درباره متصدی حمل و نقل چنین مقرر می‌دارد: «اگر مرسل‌الیه مال‌التجاره را قبول نکند و یا مخارج و سایر مطالبات متصدی حمل و نقل بابت مال‌التجاره تأدیه نشود و یا به مرسل‌الیه دسترسی نباشد، متصدی حمل باید مراتب را به اطلاع ارسال‌کننده رسانیده و مال‌التجاره را موقتاً نزد خود به طور امانت نگهداشته یا نزد ثالثی امانت گذارد و در هر صورت، مخارج و هر نقص و عیب به عهده ارسال‌کننده خواهد بود. اگر ارسال‌کننده و یا مرسل‌الیه در مدت مناسبی تکلیف مال‌التجاره را معین نکند، متصدی حمل و نقل می‌تواند مطابق ماده ۳۶۲ آن را به فروش برساند». بر این اساس، متصدی حمل و نقل می‌تواند در فرض عدم قبول مال‌التجاره توسط مرسل‌الیه یا عدم تأدیه مخارج و سایر مطالبات او یا عدم دسترسی به مرسل‌الیه مالی را که به امانت نزد وی است در صورتی که در مدت مناسبی تکلیف آن مشخص نشود به فروش رساند. این حق به‌ویژه در فرضی که مال‌التجاره در معرض تضییع سریع است و یا قیمتی که برای آن می‌توان فرض کرد با مخارجی که برای آن شده تکافو نمی‌کند نیز برای او در نظر گرفته شده است (ماده ۳۸۵ قانون تجارت). در این موارد، متصدی حمل و نقل که امین محسوب می‌شود مکلف است دست‌کم قصد فروش خود را به اطلاع مدعی‌العموم محل برساند (مواد ۳۶۲ و ۳۸۵) تا فروش تحت نظر وی یا نماینده او انجام شود.

۳-۲. مقایسه حق فروش نگهدارنده کالا و بازفروش مبیع

متصدی حمل و نقل در مواردی همچون قبول نکردن مال‌التجاره از سوی گیرنده یا پرداخت نکردن مخارج و سایر مطالبات متصدی حمل و نقل بابت مال‌التجاره یا به دلیل عدم دسترسی به گیرنده کالا یا تضییع سریع آن می‌تواند کالا را بفروشد و حسب مورد حق‌الزحمه و هزینه‌های نگهداری خود را دریافت کند. بنابراین، صرف نظر از این‌که در کنواسیون بیع بین‌المللی، بازفروش مبیع در مواردی اختیاری و در مواردی مانند فساد سریع مبیع و بروز هزینه‌های نامتعارف الزامی است، فروش کالا در موارد فوق مجاز اعلام شده است. در این زمینه اگرچه مقنن تکلیف حاصل فروش را در این قوانین مشخص نکرده و به نظر می‌رسد فقط به متصدی حمل و نقل اجازه داده در مواردی هزینه‌های خود را از محل این فروش

محاسبه کند، عمل متصدی حمل و نقل ظهور در انجام این اقدامات به نیابت از دارنده حق دارد و علی‌القاعده شخص اخیر حق خواهد داشت باقیمانده مبلغ حاصل از فروش را از وی دریافت کند. در هر صورت به نظر می‌رسد این موارد و مصادیق مشابه آن (همچون ماده ۲۶۲ قانون تجارت در حق‌العمل‌کاری) را بتوان محملی برای توجیه بازفروش در حقوق ایران دانست، چرا که هرچند منصرف از بازفروش «مبیع» هستند و در هر دو مورد آگاه کردن دادستان محل یا نماینده آن برای فروش و نظارت بر آن شرط شده است (مواد ۳۶۲ و ۳۸۵ قانون تجارت) و تکلیف آگاه ساختن ذیحق (در این‌جا مرسل‌الیه) بر دوش ارسال‌کننده وجود دارد (شق اخیر ماده ۳۸۵ قانون تجارت)، ولی ملاک و مبنای آن‌ها همانند بازفروش، به‌ویژه در فرضی که کالا در معرض فساد سریع است، روشن کردن وضعیت نگهدارنده کالا و به عبارت بهتر رها ساختن او از بلاتکلیفی و جلوگیری از بروز و گسترش ضرر و زیان است. به بیان دیگر، اگر مقصود تعیین تکلیف نگهدارنده کالا، خواه در فرض بروز خسارات و هزینه‌های بیش‌تر و خواه غیر آن است، این منظور هم در کنوانسیون بیع بین‌المللی و هم در مقررات قانون تجارت مورد توجه بوده است.

۴. نتیجه

از این مقایسه به این نتیجه رسیدیم که الحاق به کنوانسیون و پذیرش بازفروش مبیع اصولاً منافاتی با مبانی و منابع حقوق کشور ما ندارد؛ چه مبنای نهادهای مورد بررسی عبارت است از «رهایی از بلاتکلیفی، رسیدن به طلب و جلوگیری از پیدایش هزینه‌ها و ضررهای بیش‌تر»، وانگهی بررسی منابع حقوقی ما درباره خیار تأخیر ثمن و تقاص نشان می‌دهد که اصل لاضرر و روایاتی صحیح و معتبر در خیار تأخیر ثمن می‌توانند زمینه پذیرش نهاد بازفروش مبیع را مهیا کنند و تقاص نیز تقریباً بر پایه همان مبنا در فقه پیش‌بینی شده است. با وجود این، اگرچه می‌توان گفت که از یک سو، بازفروش مبیع در کنوانسیون با نهاد تقاص قابل مقایسه است و از سوی دیگر، اصل لاضرر که مبنای خیار تأخیر ثمن است می‌تواند مبنای بازفروش نیز باشد، ولی در واقع نه خیار تأخیر ثمن و نه تقاص با بازفروش که از حقوق و الزامات نگهدارنده کالا است موافق نیستند؛ زیرا خیار تأخیر ثمن، اثر فسخ یا بطلان بیع پس از ۳ روز و تقاص فرع بر صحت بیع و مالکیت مشتری است که هر دو، منصرف از مقصود

کنوانسیون هستند. کنوانسیون بازرش را حاصل آثار و نتایج نگهداری کالا می‌داند، نه بطلان یا فسخ بیع یا گروگیری. در حقیقت، بازرش مبیع گویای نوعی حق و تکلیف برای نگهدارنده کالا است که قانونگذار ما پیش از این در مواد ۳۸۴، ۳۸۵ و ۲۶۳ قانون تجارت به قسمی از آن اشاره کرده است. از این رو، به نظر می‌رسد جامه آن دو نهاد بر قامت بازرش راست نمی‌آید و باید به دنبال محملی متقن، همچون حق نگهدارنده کالا در برابر طرف دیگر بود، بدان‌سان که در کنوانسیون نیز این اختیار زیر عنوان بخش ششم درباره حفظ و نگهداری کالا آمده است و مواد ۸۵، ۸۶ و ۸۷ نیز به حق نگهدارنده مبیع پرداخته‌اند.

۵. منابع

- [1] Audit, Bernard, *La vente internationale de marchandises*, L.G.D.J., Paris, 1990.
- [۲] صفایی، سید حسین و دیگران، حقوق بیع بین‌المللی با مطالعه تطبیقی، زیر نظر سید حسین صفایی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.
- [3] Honnold, John O., *Uniform Law for International Sale*, Boston, Kluwer, 1991.
- [4] A/CN.9/Ser.C/Digest/CISG/75, 86, 88, Digest of CISG, available at: <http://uncitral.org>.
- [5] Iran/US Claims Tribunal, 28 July 1989, (Watkins-Johnson Co., Watkins-Johnson Ltd. v. Islamic Republic of Iran, Bank Saderat Iran), Unilex. Cited by: Schwenzer, Ingeborg & Christiana Fountoulakis, *International Sales Law*, London, Routledge, Cavendish, 2007.
- [۶] تفسیری بر حقوق بیع بین‌المللی، کنوانسیون ۱۹۸۰ وین، نوشته هیجده نفر از دانشمندان حقوق دانشگاه‌های معتبر جهان، ترجمه محراب داراب پور، ج ۳، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۴.
- [7] Enderlien, Fritz and Maskow, Dietrich, *International Sales Law, United Nations Convention on Contracts for the International Sale of Goods, Convention on the Limitation Period in the International Sale of Goods*, N.Y., Oceana Pub., 1992.



- [۸] صفایی، سید حسین، «بازفروش کالای مورد معامله از سوی فروشنده در صورت تخلف خریدار از اجرای تعهد»، مقالاتی درباره حقوق مدنی و حقوق تطبیقی، تهران، میزان، ۱۳۷۵.
- [9] Schlechtriem, Peter et Witz, Claude, *Convention de Vienne sur les contrats de vente internationale de marchandises*, Paris, Dalloz, 2008.
- [۱۰] عاملی، حر، *وسائل الشیعه*، ج ۱۸، قم، مؤسسه آل‌البیت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۱۴.
- [۱۱] انصاری، مرتضی، مکاسب، قم، مرکز نشر اسلامی، ۱۴۲۲.
- [۱۲] مقدس اردبیلی، احمد، *مجمع الفائده و البرهان*، ج ۸، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۱.
- [۱۳] محقق سبزواری، کفایه الاحکام، قم، چاپ مهر، بی تا.
- [۱۴] بحرانی، یوسف، *الحقائق*، ج ۱۹، قم، بی نا، بی تا.
- [۱۵] علامه حلی، یوسف بن مطهر، *تذکره الفقهاء*، ج ۱، قم، منشورات المکتبه الرضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، بی تا.
- [۱۶] جبعی عاملی، زین‌الدین (شهید ثانی)، *شرح لمعه*، ج ۲، خط عبدالرحیم، بی جا، بی نا، بی تا.
- [۱۷] قمی، میرزا ابوالقاسم، *جامع الشتات*، ج ۱، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۷۹.
- [۱۸] خمینی، سید روح‌الله، *تحریر الوسیله*، ج ۲، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۴۰۸.
- [۱۹] منتظری، حسنعلی، *توضیح المسائل*، ج ۱، قم، نشر تفکر، ۱۳۷۷.
- [۲۰] جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *مبسوط در ترمینولوژی*، ج ۱، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۸.
- [۲۱] طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، *سؤال و جواب*، به اهتمام سید مصطفی محقق داماد، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۷۶.
- [۲۲] اراکی، محمد علی، *توضیح المسائل*، ج ۱، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۱.